

نقد کتاب مبانی مدیریت اسلامی

مؤلف و سخنران: دکتر رضا نجاری^۱

ناقد: حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی درودی^۲ به نمایندگی از ناقدان^۳

تاریخ برگزاری: ۸۷/۹/۲۶

مجری: با نقد کتاب *مبانی مدیریت اسلامی* نوشته دکتر رضا نجاری در خدمتتان هستیم. این کتاب یکی از کتاب‌هایی است که اخیراً نوشته شده است. چنان‌که مستحضرید، انجمن مدیریت اسلامی براساس رسالت‌هایی که برای آن تعریف شده، یکی از اولویت‌هایش را در حوزه فعالیت‌های پژوهشی و نظریه‌پردازی، این قرار داده که کتاب‌هایی را که در حوزه مدیریت اسلامی نوشته می‌شود به بحث و نقد و نظر بگذارد. یکی از این کتاب‌ها این کتاب است که اعضای کمیته پژوهش و یک نفر از دوستان کمیته آموزش، تهیه محتوای نقد را بر عهده گرفتند و در نهایت جمع‌آوری‌کننده، ارزیاب و تحلیل‌گر نهایی، جناب حجت‌الاسلام آقای درودی هستند که ایشان نیز از اعضای کمیته آموزش انجمن‌اند.

بنده در این فرصت، توضیحاتی کلی درباره کتاب آقای دکتر نجاری خدمتتان ارائه می‌کنم. نام کتاب *مبانی مدیریت اسلامی* است. کتاب مزبور پنج فصل دارد. در فصل نخست، ایشان به کلیات می‌پردازند. عناوین سرفصل‌های این فصل، طرح یک‌سری از شبهات پیرامون مدیریت اسلامی، تفاوت مدیریت اسلامی و مبانی مدیریت اسلامی و سیستم تدوین مدیریت اسلامی و سرانجام، مفهوم مدیریت اسلامی است که ذیل آن، هفت بحث را مطرح می‌کنند که بحث‌هایی همچون رابطه علم و دین، رابطه مدیریت و اسلام، معانی مدیریت اسلامی، ویژگی‌های علم و مدیریت اسلامی و پاسخ به شبهات در این فصل واقع شده‌اند. لازم است در اینجا اشاره‌ای کلی داشته باشم. این کتاب برای دانشگاه پیام نور نگاشته شده و بدین دلیل در ابتدای عنوانش، عبارت «درس‌نامه» آمده است. از این رو، در ابتدای هر فصل، اهداف رفتاری، و در پایان فصل نیز پرسش‌هایی در ارتباط با مطالب آن فصل مطرح شده است. من به همین مقدار بسنده می‌کنم و ان‌شاءالله از خود ایشان بیشتر استفاده خواهیم کرد.

مؤلف: بسم الله الرحمن الرحیم. با عرض سلام خدمت شما بزرگواران که در جلسه نقد کتاب این‌جانب شرکت فرمودید. ابتدا به اختصار درباره شکل‌گیری این کتاب نکاتی را عرض می‌کنم. حدود ۶۵ ترم بود که بنده درس «مبانی مدیریت اسلامی و الگوهای آن» را در دانشگاه‌های گوناگون تدریس می‌کردم و مخاطبان و دانشجویانی که در کلاس من شرکت می‌کردند، از سنین مختلف، زن و مرد، و از ملیت‌ها و ادیان گوناگون بودند؛ یعنی مسیحیان و اهل تسنن نیز در کلاس من حاضر بودند. این افراد، ایرادها و اشکال‌هایی را مطرح می‌کردند و برخی مسائل و مشکلات نیز ایجاد می‌شد که من این موارد را در پیشگفتار کتاب، در قالب پنج مشکل طرح کردم. این پنج مشکل عبارت بودند از: مشکل در عنوان؛ مشکل در سرفصل‌ها؛ مشکل در منابع؛ مشکل مفهومی؛ و مشکل در ارائه درس توسط مدرسان. در گروه مدیریت دولتی دانشگاه پیام نور مطرح شد که ما می‌خواهیم درباره این درس کتابی نوشته شود؛ چه کسی اعلام آمادگی می‌کند که ما اعلام آمادگی کردیم و

^۱ عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

^۲ عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

^۳ ناقدان: حجج اسلام آقایان مجدالدین مدرس‌زاده، دکتر علی‌اکبر بخشی، دکتر محمدحسن جعفری، قادرعلی واثق و سیدمسعود قانع.

تصویب شد که ما این کتاب را بنویسیم. سپس نوشتن کتاب را آغاز کردیم و من شب نیمه شعبان یا روز نیمه شعبان نگارش این کتاب را آغاز کردم و پس از سه سال آن را به پایان رساندم و جالب اینکه پایان آن با روز سیزدهم رجب؛ یعنی روز تولد امام علی علیه السلام مصادف شد. یعنی روز تولد امام دوازدهم تألیف آن آغاز شد و به صورت تصادفی، سه سال بعد، در روز تولد امام اول که یکی از ایشان حکومت تشکیل داده بودند و دیگری نیز ان شاء الله حکومت جهانی را تشکیل خواهند داد، به پایان رسید. و اکنون که در راه رسیدن به این جلسه بودم، متوجه شدم که نقد کتاب نیز در شب عید غدیر خم صورت می‌گیرد. با خود گفتم الحمد لله عنایتی به ما شده است که این کتاب را نوشتیم. البته این مطلب را نمی‌گویم تا دور این کتاب، هاله‌ای از تقدس بکشم؛ بلکه محتوای آن باید در بوتۀ نقد قرار گیرد. در نگارش این کتاب گاهی اتفاق می‌افتاد که من بدون اختیار و اراده به کتابخانه می‌رفتم. برای نمونه، به یاد دارم کتاب روش تحقیقی آقای محمد محمدامزبان را - که من در روش تحقیق از آن بهره‌ فراوان بردم - به صورت کاملاً تصادفی پیدا کردم یعنی انگار کسی مرا هدایت کرد تا در غرفه پژوهشگاه حوزه و دانشگاه آن را برداشتم؛ اما سال بعد هرچه تلاش کردم، نتوانستم غرفه را بیابم؛ درحالی‌که اولین کتابی که بدان دست زدم، همان بود و تنها کتابی را نیز که خریدم همان کتاب بود. احساس می‌کنم در تمام این سه سال، به نوعی عنایت ائمه علیهم السلام پشت سر این قضیه بود. اما نمی‌خواهم بگویم محتوایش به طور کامل مورد تأیید است؛ بلکه محتوای آن در واقع از ذهن خود بنده است و حتماً ایراد و نقص دارد و قابل نقد است. شاید برخی مطالبش را اکنون خودم نیز قبول نداشته باشم؛ زیرا این کتاب حدود ۶۵ سال پیش نوشته شده و نظرم درباره‌ برخی مطالبش تغییر کرده است. این خلاصه‌ای از شکل‌گیری این کتاب بود. در نگارش کتاب، محدودیت‌هایی نیز وجود داشت. یکی از آنها موضوع سرفصل بود؛ زیرا باید سرفصل‌ها را رعایت می‌کردیم. به این دلیل عمده‌ مطالبی که در این کتاب وجود دارد، در راستای سرفصل‌های وزارت علوم نگاشته شده است. حتی بنده می‌خواستم بخشی را در کتاب اضافه کنم، دیدم در سرفصل‌ها موجود نیست و از سویی تعداد صفحات کتاب نیز بیش از سیصد صفحه شده است، بنابراین منصرف شدم.

در فصل اول، ما کلیات و نیز منشأ شبهات را مطرح کردیم که حدود ده شبهه وجود داشت که آن زمان، هم خودم شنیده بودم و هم در کتاب‌ها خوانده بودم. با خود فکر کردم که می‌توان با دو قضیه این شبهات را در کتاب پیش رو برطرف کرد. بحث بعد، مفروضات بنیادین و روش‌شناسی بود که من در هیچ کتابی در بحث مدیریت اسلامی یا مبانی مدیریت اسلامی آن را ندیده بودم و تنها در کتاب آقای محمد محمدامزبان که به دستم رسید و از آن استفاده کردم، این مطلب، یعنی روش‌شناسی، وجود داشت. مبحث بعد، مدخلی بر مدیریت اسلامی بود و سرانجام، اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن مطرح شده است. البته با توجه به سرفصل‌ها که باید اصول مدیریت اسلامی مطرح می‌شد، در این درس ما این بحث را مطرح کردیم و البته به آن احساس نیاز می‌شد. یعنی زمانی که این مطالب نوشته می‌شد، واقعاً نیاز جامعه دانشگاهی بود و پس از آن نیز مدرسان مختلفی از جاهای مختلف با من تماس می‌گرفتند و می‌گفتند: کتابتان را تدریس می‌کنیم و این ایرادها را دارد یا فلان نقاط قوت را دارد.

بیش از این صحبت نمی‌کنم و منتظرم نقدها را بشنوم و برای چاپ‌های بعد که ان شاء الله در پیش خواهیم داشت، نظرات منطقی دوستان و کارشناسان مختلف را لحاظ خواهیم کرد.

ناقد: بسم الله الرحمن الرحيم. ادب نقد اقتضا می‌کند که در آغاز بحث، به نقاط قوت کتاب اشاره‌ای داشته

باشم. گرچه همه کتاب ارزشمند است؛ اما برخی ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی که در کتاب به چشم می‌خورد، خدمتتان عرض می‌کنم: ۱. عمق و ارزش علمی محتوای کتاب؛ ۲. رسا و روان بودن قالب متن؛ و ۳. استفاده هنرمندانه از تکنولوژی آموزشی در بیان اهداف و پرسش‌های هر فصل که فضای خوبی را به منظور انتقال مفاهیم آموزشی برای مخاطب، دانشجو و فراگیر ایجاد می‌کند و مهم‌تر از همه، جرئت پرداختن به این موضوع مهم و ضرور و قطعاً پشتمانه همه اینها زحمات فراوان و نیت خیرخواهانه ایشان بوده است. اما با همکاری و همیاری دوستان نکاتی نیز به ذهن ما رسید که تا جایی که فرصت باشد، بیان خواهیم کرد:

نخستین پرسشی که به ذهن ما رسید، آن است که شما چه رابطه‌ای میان مبانی و اصول می‌بینید؟ آیا مبانی شامل اصول نیز می‌شود؟ مطلبی که جا دارد در عرض این پرسش مطرح شود این است که اگر مبانی را شامل اصول کلی بدانید؛ چنان‌که در صفحه چهار کتاب نیز این‌گونه فرموده‌اید، آیا هرآنچه در ذیل اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن در فصل پنجم آمده، جزو مبانی به شمار می‌رود؟ اگر توضیح دهید، ممنون می‌شویم.

مؤلف: البته بستگی دارد که ما اصل را در اینجا چه معنا کنیم. به نوعی در واقع، اصول، جزء مبانی خواهد شد؛ زیرا همان‌گونه که در صفحه شش کتاب آمده است، آنچه در مبانی می‌شود گفت که اصالتاً و بالذات مطرح می‌شود، مفروضات بنیادین و روش تحقیق است که بحث شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی است. این یک‌گونه مبانی است که بیشتر می‌توان گفت مبانی فلسفی است. اما می‌توان گفت که این اصول، که ما در اینجا مطرح کردیم، یک پل یا یک واسطه است؛ یعنی از یک نظر می‌شود گفت جزء مدیریت اسلامی است نه جزء مبانی، و از یک نظر نیز می‌توان گفت جزء مبانی است. ما در اینجا نقطه ورود به این بحث را اصول قرار دادیم؛ یعنی مفروضات بنیادین و روش تحقیق. یعنی به نوعی می‌توان گفت حلقه واسطه بین مبانی و بحث‌های مدیریت اسلامی، ورود اصول است. اگرچه به نظر من آن مبانی، ۵ تا است؛ یعنی شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی. البته اگر ما محدودیت سرفصل نداشتیم، شاید این اصول را اصلاً مطرح نمی‌کردیم. بنده هنگامی که کتاب‌های اصول را بررسی کردم، دیدم همه آنها مشکل دارند؛ از این رو در بخش اول نیز بیان کردم حال که ما مجبوریم اصول را نیز مطرح کنیم، آن را علمی‌تر بحث کنیم و مطلب جدیدی گفته باشیم؛ اگرچه از دو کتاب این مباحث الهام گرفتیم و بسیار کوشیدیم امانت در ارجاع‌دهی را رعایت کنیم. حتی در جاهایی که مستقیماً از آن مطلب استفاده نکردم، به آنجا ارجاع دادم و مطلب را داخل پرانتز آوردم و مفصل هم بیان کردم. ارجاعات مفصل، یکی از نقاط منفی کتاب است. درباره ارتباط بین مبانی و اصول باید بگویم اگر محدودیت پیش‌گفته را نداشتیم و خودم می‌خواستم کتابی بنویسم، تا فصل چهارم، جزو مبانی می‌شد. به نظر من فصل پنجم نقطه ورود به مدیریت اسلامی است. رویکردهای مختلفی درباره محتوا وجود دارد که من در روش تحقیق نیز بدان‌ها اشاره کرده‌ام. یکی از رویکردها اصول‌گرایی از حیث محتواست. یعنی من باید از سویی به این شکل می‌نوشتیم و از سوی دیگر کتاب‌های اصولی، کاستی‌های بسیاری داشت. بنابراین اصول مدیریت اسلامی را به تفصیل مطرح کردم و هدفم آن بود که به گونه‌ای این اصول نقد، و رویکرد اصول‌گرایی محکم‌تر مطرح شود.

ناقد: من فکر می‌کنم اگر در مقدمه یا پیشگفتار، همین نکات را مطرح می‌کردید، بسیار راهگشا بود. آنچه به ذهن متبادر می‌شود آن است که شما فصل پنجم را در نیمه اول قرار دادید.

پرسش دیگر اینکه آیا سیستم تدوین مدیریت اسلامی، مفهوم مدیریت اسلامی و ویژگی‌های علم مدیریت

اسلامی از مبانی به‌شمار می‌آیند؟ اگر شما از مبانی به‌شمار می‌آورید، با چه ملاکی این کار را انجام می‌دهید؟
مؤلف: به‌دلیل اینکه بحث مفهوم در مبانی، مهم است و کسی که می‌خواهد مدیریت اسلامی بخواند، باید مفهومی را بداند، و برای دانستن مفهوم، برخی اشکالات نیز وجود دارد، از دو جهت این بحث مطرح شد: نخست اینکه باید اساساً این مفهوم تبیین و روشن می‌شد، و دوم به‌دلیل شبهات و اشکال‌هایی که به مدیریت اسلامی وارد شده بود. بدین منظور، پاسخ را در دو بخش بیان کردم. یکی از آنها تفاوت اساسی میان مدیریت اسلامی با مبانی مدیریت اسلامی بود. برای توضیح این تفاوت، مجبور بودم بحث چگونگی تدوین مدیریت اسلامی، فرایند، مبانی و مفهوم مدیریت را توضیح دهم. اگر نمی‌خواستم وارد این مباحث شوم، نمی‌توانستم مفهوم مدیریت اسلامی و مبانی را مطرح کنم؛ زیرا بسیاری از اشکال‌های مطرح‌شده، به‌دلیل عدم تفکیک میان مفهوم مدیریت اسلامی و مبانی آن است. در هر علمی این‌گونه است که شما هنگامی که می‌خواهید وارد علمی شوید، اگر مفهوم، تعریف و مبانی‌اش را نگویید، پس مبانی چه چیزی را می‌خواهید بگویید؟

ناقد: یعنی اگر بنا باشد علم مدیریت اسلامی توسط شما نوشته شود، باز این مفاهیم تکرار خواهد شد؟
مؤلف: خیر، در آن صورت، ما به این کتاب ارجاع خواهیم داد و خواهیم گفت که در کتاب مبانی مدیریت اسلامی آن مفاهیم را مطرح کرده‌ایم و صرفاً در کتاب جدید، تعریفمان را از مدیریت اسلامی مطرح خواهیم کرد؛ زیرا خودمان گفتیم که ما باید میان مفهوم و مبانی تفکیک کنیم و اگر بخواهیم دوباره و در کتاب جدید مدیریت اسلامی همین مبانی را بگوییم که دیگر مبانی نخواهد بود.

ناقد: نکته دیگری که به ذهن بنده خطور کرده، آن است که شما در صفحه نوزده، ذیل عنوان معانی مدیریت اسلامی یا بهتر بگویم همان برداشت‌هایی که اشاره کردید، نزدیک به هشت برداشت را مطرح می‌کنید و سپس به‌عنوان صحیح‌ترین معانی مدیریت اسلامی، مدیریت اسلامی را تعریف می‌کنید. به نظر رسید که این تعریف، برداشت نیست؛ مگر اینکه شما بگویید آن برداشت‌های هشت‌گانه که ما مطرح کردیم، آنها نیز نوعی تعریف است.

مؤلف: ما برداشت‌ها را پیش‌تر مطرح کردیم؛ زیرا بسیاری از اینها واقعاً تعریف نیست.
ناقد: یعنی من می‌خواهم بگویم برداشت، تعریف نیست؛ بلکه می‌خواهد بگوید مدیریت اسلامی امکان دارد یا ندارد.

مؤلف: نه، من از زاویه‌ای دیگر مطرح می‌کنم و آن اینکه این برداشت‌ها خود به تعریف انجامیده است. یعنی افرادی براساس یک‌سری برداشت‌هایی که داشتند، مدیریت اسلامی را تعریف کردند. برای نمونه، یکی از آن معانی صحیحی که در برداشت‌های هشت‌گانه وجود دارد، این است که مدیریت اسلام از طریق ارزش‌های اسلامی تحقق می‌یابد. ولی این معیار آن استاد است که این تعریف را مطرح کرده است؛ درحالی‌که معیار من کلی‌تر از این است.

ناقد: یعنی شما اکنون برداشت و تعریف را یکی می‌گیرید؟
مؤلف: نه، می‌خواهم بگویم برداشت‌هایی وجود داشته که منجر به این تعاریف شده است. نمی‌خواهم بگویم برداشت با تعریف یکی است. یکی نیست؛ زیرا تا آن زمان، افراد برداشت‌هایی مختلف از مدیریت اسلامی داشتند و حتی از برداشت‌ها منجر به تعریف نشده است.

ناقد: اتفاقاً دغدغه ذهنی ما نیز همین بود که از این برداشت‌ها اصلاً تعریفی به ذهن نمی‌رسد.

مؤلف: بله. یعنی در واقع ما معانی را می‌خواستیم. ببینید ما اینجا گفتیم معانی مدیریت، و نگفتیم تعاریف. معنا چیزی است که در ذهن وجود دارد و هنوز در تعریف وارد نشده است. به همین دلیل، آن برداشت‌های ذهنی افراد، معنایی را در ذهنشان ایجاد کرده که تعریف نکردند؛ بلکه برداشتی کردند. اگر عنوانش را ببینید خواهید دید که من عنوان «تعاریف» را به کار نبردم؛ بلکه عنوان «معانی» را به کار بردم؛ زیرا معنا با تعریف تفاوت دارد و به این دلیل نیز در پرانتز، تعبیر «برداشت‌ها» را درج کردم و در ذیل آن نیز یک‌سری تعاریف دیگر مطرح شد.

ناقد: من می‌خواهم بگویم شما برداشتی از برداشت‌های هشت‌گانه را پذیرفتید و سپس آن تعریف را ارائه دادید، یا برداشت و تعریف شما یکی است؟

مؤلف: نه ما برداشت‌ها را گفتیم و از روی برداشت‌های خودمان، تعریفی را که فکر می‌کردیم صحیح‌تر است، در فصل چهارم ارائه دادیم و چندین تعریف از مدیریت اسلامی را ذکر کردیم.

ناقد: نکته دیگر اینکه در صفحه ۴۹-۵۰ که وارد مبحث ارزش‌شناسی می‌شوید، جا داشت با توجه به تأکیدی که در لابه‌لای کتاب مطرح کردید، هم بحث اثرگذاری نظام ارزشی و مدیریت اسلامی را قدری عمیق‌تر مطرح می‌کردید و هم برخی زوایای بحث ارزش‌شناسی، مانند تبیین تاریخچه‌ای از ارزش‌شناسی، معنای لغوی ارزش، وجه جامع بین ارزش‌ها در کاربردهای مختلف آن یا منشأ پیدایش ارزش‌ها را مطرح می‌کردید و حتی اشاره‌ای می‌شد به مفاهیم اخلاقی هفت‌گانه‌ای که در فلسفه اخلاق نیز بدان اشاره می‌شود؛ به‌ویژه با توجه به اینکه مخاطب، یک دانشجوی یا طلبه حوزوی است و در آنجا انسان احساس می‌کند اگر فرد با مفاهیم آشنا نباشد، کلاف سردرگمی خواهد بود. برای نمونه، حضرت عالی فرمودید که ارزش به‌معنای بایدها و نبایدها نیست و نیز مطلوبیت و مقبولیت به خوبی یا بدی برمی‌گردد. ارزش، خوبی و ضد ارزش، بدی است و... اما کسی که اصلاً با مفاهیم ارزشی آشنا نیست و مفاهیمی همچون وظیفه، بایدها، خوب، درست، نادرست و... را نمی‌داند و سپس وارد این فضا که می‌شود، احساس می‌کند در هاله‌ای از ابهام است. یعنی اگر عناوینی همچون رابطه ارزش‌ها با واقع طرح می‌شد یا نظریه سه‌گانه‌ای که وجود دارد در رابطه با اینکه آیا ارزش‌ها با واقع ارتباط دارند یا ندارند، و در نتیجه برخی ذهنی‌گرا می‌شوند، برخی عینیت‌گرا می‌شوند و برخی می‌گویند منشأ ارزش‌ها در خارج است، به نظر می‌رسد در قوام بحث، مدخلیت بسیار داشت. البته این یک نگاه تکمیلی است.

مؤلف: این مطالبی که شما ملاحظه می‌کنید، این مقدار نبوده است؛ یعنی من بسیار بیشتر از این (نزدیک به پانصد صفحه) نوشته بودم. مطلبی که می‌فرمایید، درست است و ما باید آنها را نیز می‌آوردیم؛ ولی چون مطالب زیاد بود و برحسب واحدهای درسی باید حجم کتاب سیصد صفحه می‌شد، باید مطالب را خلاصه یا حذف می‌کردم. نکته دیگر اینکه آقای دکتر عابدی جعفری به‌عنوان ارزیاب کتاب، مطالب کتاب را در حد مقطع دکتری دانستند و تأکید کردند سطح کتاب می‌بایست پایین بیاید. بنابراین سطحش را پایین آوردیم. البته اگر خداوند توفیق داد و فرصت شد تا برای مقطع دکتری، کتابی جداگانه بنویسم، این مباحث عمیق را در آنجا مطرح خواهم کرد. با اینکه ارزیابان و دست‌اندرکاران مکرر می‌گفتند برخی مطالب را حذف کن و من نیز حذف کرده بودم، باز عنوان شد که سطح برخی مطالب مقداری فراتر از مقطع لیسانس است و حتی فصل‌های اول و دوم کتاب را در دوره دکتری دانشگاه پیام نور به‌عنوان منبع معرفی کرده بودند. از این رو ما مجبور شدیم هم از کمیت و هم از سطح بکاهیم. با گذشت چند سال از تألیف این کتاب، اکنون که نگاه می‌کنم، این انتقاد را

به خودم وارد می‌کنم که باید مباحثی را از ارزش می‌گفتم که کاربردی‌تر است؛ زیرا در سطح لیسانس است. اگرچه تلاش کردیم این‌گونه باشد، ولی می‌توانستیم کاربردی‌تر بحث کنیم؛ چون مثلاً در بحث رابطه ارزش با واقعیت، از پوزیتویست‌ها آغاز کردند. یا مثلاً سایمون در رابطه با این مسئله، بحث کرده است و ما می‌توانستیم این‌گونه بحث کنیم. در سطح لیسانس مقداری کاربردی‌تر باید بحث کرد و در سطح‌های بالاتر (فوق لیسانس و دکتری) باید مطالب را عمیق‌تر و فلسفی‌تر مطرح کرد.

ناقد: پرسش دیگری که مطرح است، آن است که در بحث انواع ارزش‌ها (صفحه ۵۲) شما دو نوع تقسیم‌بندی را مطرح کردید که در آن ارزش‌ها به ارزش‌های جوهری و کارکردی تقسیم می‌شوند و دیگر اینکه ارزش‌ها به ارزش‌های ذاتی و غیر تقسیم می‌شوند. در اینجا این پرسش رخ می‌نماید که گویا شما بین ارزش‌های جوهری و ذاتی تفاوتی قائلید که در این صورت، این تقسیم‌بندی به این شکل، وجه خاصی پیدا می‌کند. ولی اگر فرقی قائل نیستید، این دو نوع تقسیم‌بندی چگونه توجیه می‌شود؟ مثلاً کارکردی را ناظر به ارزش‌های ابزاری گرفتند؛ با آن تعریفی که مطرح فرمودید. در بحث انواع ارزش‌ها، اصطلاحاً در آثار فلاسفه اخلاق، انواع مختلفی مانند بحث ارزش ذاتی و ارزش غیر تقسیم‌بندی می‌کنند. گاهی بعضی ارزش‌های ابزاری را نمی‌آورند و ارزش غیر تقسیم‌بندی را مطرح می‌کنند. بعضی‌ها نیز ارزش جای‌گزین را مطرح می‌کنند. می‌خواستیم ببینیم نظر شما چه بوده که این دو گونه تقسیم‌بندی را مطرح کردید؟

مؤلف: من با مراجعه به کتب مختلف، متوجه شدم که علمای مدیریت ارزش را چگونه تقسیم‌بندی می‌کنند و در حوزه‌های علمیه چه کار می‌کنند. برای نمونه، بحث ارزش ذاتی و غیر تقسیم‌بندی از آیت‌الله مصباح یزدی اقتباس کردیم. اگرچه تشابه‌هایی وجود دارد، ولی می‌توان گفت تفاوت‌هایی نیز بین جوهری و ذاتی وجود دارد. بحث ارزش جوهری و ذاتی را نیز به نقل از آقای دکتر الوانی در اینجا آوردیم و ارجاع دادیم. اینجا هم تقسیم‌بندی دیگری از ارزش را از آیت‌الله مصباح یزدی نقل کردیم.

ناقد: یعنی شاید بشود به یک تقسیم‌بندی جدیدی دست یافت.

مؤلف: می‌شود، ولی من فکر می‌کنم اینها تفاوت‌هایی با هم دارند.

ناقد: قطعاً همین‌گونه است. اما در بحث روش‌شناسی در صفحه ۷۴، حضرت عالی عنوان جایگاه پژوهش در آفرینش و خلقت از دیدگاه اسلام را مطرح می‌کنید و سپس در صفحه ۷۵ می‌فرمایید با توجه به آیه ۳۳ سوره رحمان^۴ می‌توان جایگاه پژوهش را در آفرینش نشان داد. سپس اشاره فرمودید که این نفوذ (فَأَنْفُذُوا) در واقع همان نفوذ و پژوهش و مسئله‌یابی است و در مرحله بعد به آیاتی که بحث نظر کردن در آفرینش و مخلوقات الهی را مطرح می‌کنند، عنایت کردید. آیاتی همچون: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ^۵ که در واقع نگرستن به پدیده‌ها و آفریده‌های الهی را نوعی تحقیق قلمداد کردید. می‌خواستم ببینم این مطلب را چگونه از آیات برداشت کردید؟ آیا به ترجمه‌ای خاص در این زمینه نگاه کردید یا نظر اهل فن و مفسران را در این زمینه دیدید؟ اگر راهنمایی بفرمایید، ممنون می‌شوم.

مؤلف: البته بنده این مطلب را در صفحه بعد به کتاب آقای حسام‌الدین بیان ارجاع داده‌ام. من درباره این ایده، تأمل کردم و این برداشت و استدلال را، که نفوذ در واقع از طریق داشتن علم است، پسندیدم. شما ببینید

^۴ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطْعَمْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانظُرُوا لَا تَتَّقُونَ إِلَّا بِلِقَائِنَا.
^۵ عنكبوت (۲۹)، ۲۰.

الآن کسانی که علم دارند، نفوذ هم دارند. دست کم در زمان ما روشن است که چه کسانی نفوذ دارند. کسانی که علم دارند یا علمشان بیشتر است، نفوذ نیز دارند و علم و دانش نیز از راه پژوهش به دست می آید. این مطلب را نیز گفتم که چون آیه امر به نفوذ کرده، لازم‌اش نیز پژوهش است؛ یعنی جایگاه پژوهش اینجا مشخص می شود. اگرچه من مطلب را از کتاب آقای حسام‌الدین بیان برداشت کردم، ولی چون پذیرفته بودم، آن را نقل کردم و اگر نمی پذیرفتم، این برداشت را نمی آوردم.

ناقد: اما باید یک وجه تحلیلی و تعلیلی نیز داشته باشد.

مؤلف: وجه آن را گفتم. تحلیلش آن بود که اگر مثلاً ۲۰۰-۳۰۰ سال پیش بود، حرف شما درست بود، اما اکنون ما داریم می بینیم...

آقای دوردی: نه، حرف من این نیست، بلکه می خواهم بگویم استفاده کردن از آیات باید وجه تحلیلی و تعلیلی نیز داشته باشد.

مؤلف: البته شما بهتر می دانید که یک آیه، یک ظاهر دارد و هزاران باطن. برخی از باطن را ما می فهمیم و برخی دیگر را نمی فهمیم. ما فکر کردیم که این برداشت را نیز می توان کرد. البته نمی خواهم بگویم که حتماً این است و جز این نیست. اصلاً در تفسیر کسی نیست که بگوید این است و جز این نیست. ما فکر کردیم یکی از باطن‌ها را می توان به پژوهش ربط داد. ممکن است شما بگویید این گونه نیست؛ ولی ما استدلال کردیم که نفوذ از طریق داشتن دانش است و این نفوذ که از طریق دانش است، از راه پژوهش به دست می آید. آموزش برای انتقال دانش است؛ ولی راه تولید دانش، پژوهش است.

ناقد: استدلال شما متین. ولی چگونه می شود این استدلال را از آیه متوجه شد؟ زمانی من استدلال را با آیه مطابقت می دهم و زمانی نیز از ظاهر آیه استدلال را استخراج می کنم. بحث تفسیر نیز مطرح نیست؛ بلکه در واقع بحث ترجمه است. یعنی شما در مقام ترجمه قرار گرفتید و آیه را بدین شکل ترجمه کردید. می خواستم بدانم آیا ترجمه مستندی نیز دارید یا نه؟

مؤلف: من چون ترجمه آیه را دیدم و معنای عربی آیه را نیز می دانستم، این برداشت را پسندیدم و از آنجاکه این برداشت با موضوع پژوهش من ارتباط داشت، از آن بهره بردم. البته شما هم می توانید بسیاری از این آیات و روایاتی را که اینجا وجود دارد، بحث و بررسی کنید و ببینید ما درست برداشت کردیم یا نه. یا اینکه حتی در اختیار یک یا چند مجتهد و صاحب نظر قرار دهید. من هم به دنبال چنین هدفی بودم. یکی از دلایلی هم که در این جلسه شرکت کردم، این بود که دوست داشتم افرادی از حوزه و دانشگاه درباره این کتاب که چند سالی از نگارش آن می گذرد، نظر دهند. دست کم می خواستم ببینم استنباط‌ها و برداشت‌های ما از این آیات درست است یا نه.

ناقد: آدرس‌های آیات که شما در صفحه ۷۶ آورده اید؛ مانند سوره عصر، نبأ، نازعات، به چه صورت بوده است؟ برای نمونه، سوره عصر سه آیه دارد. نمی دانم شما بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را نیز به عنوان یک آیه مجزا در نظر گرفته اید یا نه؛ چراکه در این سوره‌ها یک آیه بیشتر محاسبه شده است. می خواستم بدانم چرا این گونه است؟

مؤلف: قرآنی که در اختیار بنده بود، این گونه بود. البته به خاطر ندارم کدام قرآن بود.

ناقد: اگر در منابع پایان کتاب، آن قرآن را می آورید، این اشکال مطرح نمی شد.

مؤلف: بله، درست می‌فرمایید. باید قرآن و نهج البلاغه استفاده‌شده را در منابع می‌آوردم که متأسفانه این کار را نکردم.

ناقد: در صفحه ۷۹ انواع روش تحقیق در مدیریت اسلامی مطرح می‌شود. از این صفحه تا صفحه ۸۷ عناوینی که ذیل این عنوان می‌آید، نمی‌شود متصف به مدیریت اسلامی کرد. نمی‌دانم شما چگونه وصف مدیریت اسلامی را برای آنها آورده‌اید. به نظر من امر روش تحقیق مشترک است؛ یعنی همین روش‌ها در دیگر شاخه‌های علوم انسانی نیز می‌تواند مطرح شود؛ برای نمونه آیا نمی‌توانیم این روش‌ها را در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مطرح کنیم؟

مؤلف: ما روش را از یک زاویه به دو دسته عمده تقسیم کردیم. همان‌گونه که در منابع تحقیق گفتیم، عقل یکی از منابع تحقیق است. هرچه عقل گفت، شرع نیز آن را می‌پذیرد. ما در آنجا بیان می‌کنیم که یک روش تعقلی و یک روش تعبدی داریم. در روش تعقلی، همین عقلی که امروز می‌گویند، همین است...
ناقد: به‌ویژه در مدیریت اسلامی. من می‌گویم عنوان شما تخصیص خورده است.

مؤلف: می‌دانم که عنوان تخصیص خورده است، اما اگر دقت کنید، تا یک زمانی در رشته مدیریت، کتاب روش تحقیق نگارش نشده بود و تا ۱۰-۱۵ سال پیش، در دنیا در رشته مدیریت، کتاب روش تحقیق نداشتیم و هرچه داشتیم یا علوم اجتماعی بود، یا رشته‌های دیگر؛ ولی مدیریت کتاب روش تحقیق نداشت؛ بلکه می‌گفتند مدیریت جزئی از علوم اجتماعی و علوم انسانی است؛ بنابراین از روش‌های آن استفاده می‌کنیم. اخیراً می‌بینیم در مدیریت کتاب روش تحقیق می‌نویسند. اما بیشتر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، مطالب خود را از کتاب‌هایی گرفته‌اند که پیش‌تر وجود داشته و با یک مثال مدیریتی، گفته‌اند این کتاب، روش تحقیق در مدیریت است. ضمن اینکه اساساً در تمام رشته‌ها حدود ۹۰ درصد روش تحقیق مشترک است.

ناقد: شما میان روش‌شناسی و روش تحقیق چه تفاوتی قائلید؟

مؤلف: تفاوت بسیار است. روش تحقیق، جنبه کارکردی دارد؛ برای نمونه، اگر من بخواهم تحقیق کنم، می‌گویم این روش وجود دارد و این روش نیست و این روش به درد اینجا می‌خورد و... .

ناقد: شما در این مباحث، چقدر به بحث روش‌شناسی پرداخته‌اید؛ با توجه به اینکه عنوان مباحث نیز روش‌شناسی است.

مؤلف: بسیار اندک؛ زیرا گفتند روش‌شناسی در دوره دکتری بحث می‌شود؛ از این رو روش‌شناسی را کم، و روش تحقیق را اضافه کن.

ناقد: البته من نمی‌خواهم بگویم این مباحث خوب نیست، بلکه مفید هم هست؛ ولی قطعاً یک دانشجو و فراگیر مقطع کارشناسی، بحث روش تحقیق را دست‌کم به میزان دو واحد می‌گذرانند و همین مباحث را به‌گونه‌ای دیگر در کتاب شما دوباره مرور می‌کند.

مؤلف: مباحث بسیار خلاصه است و ما وارد بحث نشده‌ایم؛ بلکه اشاره‌ای به روش‌های موجود است.

ناقد: شما در صفحه ۸۳، بحث انواع روش تحقیق را بر مبنای استراتژی پژوهش مطرح می‌کنید. به نظر می‌رسد بهتر بود به جای انواع روش تحقیق، انواع پژوهش را مطرح می‌کردید؛ یعنی تحقیق بنیادی یا نظری یا کاربردی یا عملی، از انواع پژوهش حکایت می‌کنند تا انواع روش تحقیق. اگرچه شاید بفرمایید که استراتژی پژوهش بنده، این را می‌رساند؛ اما خود آن استراتژی پژوهش نیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ یعنی

من به منزله مخاطب کتاب، نمی دانم مراد شما از استراتژی پژوهشی چیست که در این مبنا انواع روش تحقیق بخواهد بر انواع پژوهش صدق کند.

مؤلف: البته اگر بنده امروز این کتاب را می نوشتم، این گونه نمی نوشتم. عرض کردم که در بسیاری از مطالب، نظرم تغییر کرده است و در بحث انواع روش تحقیق با گذشت ۶۵ سال، معتقدم که باید مباحث تغییر کند. البته مباحث مطرح شده نیز قابل دفاع است؛ یعنی مبنایی داشته که ما براساس آن، این مباحث را نوشته ایم.

ناقد: در پاورقی صفحه ۹۱، نظرتان را درباره روش های تحقیق مطرح می کنید که در اینجا روش عقلی را بر مبنای عام گرفتیم که شامل روش تجربی نیز می شود. البته برخی، روش عقلی را به معنای برهان و استدلال بدون تجربه در نظر می گیرند که بر مبنای نظر آنها، روش تجربی جزو روش های عقلی نیست؛ در حالی که در روش تجربی از عقل و منطق نیز استفاده می شود. به هر حال این هم نظری است و این نظر نیز محترم است. اما شما پیش از بیان این نظر و در صفحه ۸۹ که نظر مرحوم ملاصدرا را مطرح می کنید، می فرمایید: «برخلاف متعصبان و قشری مسلکان، روش تحقیق ملاصدرا بر نقادی متکی است. این فیلسوف ایرانی طرفدار و مبتکر دو روش است: یک. استدلال عقلی؛ دو. روش حسی - تجربی». اکنون پرسش اینجاست که شما با توجه به مبنایی که اختیار کردید، چگونه آن روش را تحلیل می کنید و قبول دارید؟

مؤلف: ما که تمام این روش ها را قبول داریم. من در ابتدا نیز اشاره کردم که ما روش تحقیق را به دو روش تقسیم کردیم: عقلی و تعبدی. تعبدی که در واقع منشأ آن وحی است و عقلی که منشأ آن عقل است. در روش حسی - تجربی نیز به معنای عام آن می گویم. آنچه من در پاورقی صفحه ۹۱ گفتم، همان است. ما در ابتدا گفتیم که دو روش عمده داریم: تعبدی و عقلی.

ناقد: یعنی شما هر دو روش را قبول دارید؟

مؤلف: من دو روش تعبدی و عقلی را قبول دارم. در روش عقلی، بحث این است که در علوم جدید، عقل و حس را در مقابل هم قرار می دهند.

ناقد: همین گونه است. برخی، روش عقلی را قسیم روش تعبدی می دانند.

مؤلف: درست است. اما در این تقسیم بندی، که تعبدی را در مقابل عقلی گذاشتم، این روش عقلی خیلی عام است. یعنی هم شامل عقلی می شود، هم حس و هم تجربه.

ناقد: حتی در صفحه ۹۱ می فرمایید: «دانشمندان مسلمان، الگوهای معقول و معتدل و واقع گرایانه ای در بهره گیری از حجت ظاهری و باطنی داده اند. این الگوها نه تنها روش و معارف و حیانی را معارض روش و داده های عقلی و تجربی، و واقع گرایی را ناسازگار با ارزش گرایی نمی دانند، بلکه بر این باورند که تنها با بهره گیری درست از این سه روش و دستاوردهای آن و ارج نهادن به منزلت ارزشمند وحی الهی در کنار موهبت عقل و تجربه بشری، می توان به توصیف و تصویر کامل، درست و ثمربخش از واقعیت زندگی دست یافت».

مؤلف: این در واقع تأیید همان سخن من است. مبنای شما در روش تعبدی، به این شکل است که عقل، عقل اجمالی است. رجوع جاهل به عالم، از باب عقل اجمالی است. برای نمونه، می گوید دانش این پزشک بیشتر است و من هرچه او بگوید، انجام می دهم. حتی شما هنگامی که به وحی و قرآن مراجعه می کنید، عقل را به طور کامل کنار نمی گذارید؛ بلکه آنجا نیز می گوید چون حقیقت است و از جانب خدا نازل شده، عقل کل

است؛ پس هر چه گفته، درست است. یعنی عقل خود را کنار نمی‌گذارید و عقل اجمالی را دارید. اساساً خداوند به انسان عقل داده تا با عقل به وحی برسد. اما وقتی روش تبدیلی شد، مبنای بهره‌گیری و استدلال وحی است. در روش تعقلی، مبنا و سرچشمه عقل است. ما معتقدیم آنچه در وحی است، بر مبنای واقعیت و حقایق هستی است. ممکن است عقل ما به آن برسد و ممکن است نرسد؛ یعنی چیزی فراتر از عقل ماست. اما ما عقلمان را کنار نمی‌گذاریم.

ناقد: شما در صفحه ۹۱ فرموده‌اید: «داده‌های عقلی و تجربی»؛ در صورتی که گفته‌اید تجربی جزء تعقلی است، ولی خودتان آنها را از هم جدا کرده‌اید؟

مؤلف: برای اینکه این ابهام ایجاد نشود، به‌عمد واژه «تجربی» را افزودیم که بدانیم تجربی نیز جزء تعقلی است. اساساً روش تعقلی برای بشر است. آنجا نیز که می‌گوییم حس جزء تعقلی است، به همین دلیل است. منشأ وحی خداست، ولی منشأ روش تعقلی انسان است. ما چون این تعقلی را که گفتیم، عام گرفتیم یعنی صرفاً عقل نیست؛ بلکه عام است و حس و تجربه همه چیز انسان را نیز شامل می‌شود. یعنی ما می‌خواهیم بگوییم زمانی خود انسان در کشف معارف و معرفت‌ها و شناخت محور است و زمانی نیز محور خدا و وحی است. اکنون که خدا به ما عقل و تجربه داده، می‌توانیم رویکردهای مختلف را اینجا مطرح کنیم؛ ولی این را در قالب تعقلی گرفتیم؛ یعنی اگر آن حسی - تجربی نیز عقل پشتوانه‌اش نباشد، بی‌معناست و می‌شود ظاهر، که معنا ندارد.

ناقد: در صفحه ۸۹ شما به این صورت شماره‌بندی کرده‌اید: ۱. استدلال عقلی؛ ۲. روش حسی - تجربی.

مؤلف: این را به نقل از فیلسوف ایرانی گفتیم؛ نه از جانب خودمان. این فیلسوف ایرانی این دسته‌بندی را درست مطرح کرده؛ زیرا ایشان در ارتباط با بحث انسان گفته است ما یک استدلال عقلی و یک روش حسی - تجربی داریم. ولی ما تمام ابزارهایی که انسان دارد، در روش تعقلی آوردیم.

ناقد: در صفحه ۱۰۰، بحث «اصول تحقیق در مدیریت اسلامی» را مطرح کرده و سپس فرموده‌اید: به‌طور کلی بر پژوهش‌های اسلامی، اصولی حاکم است که در دو بخش اصول عام و خاص تحقیق بحث می‌شود. بهتر نبود به‌جای عنوان «اصول تحقیق در مدیریت اسلامی» از عنوان «اصول تحقیق در پژوهش‌های اسلامی» استفاده می‌کردید؟ شما آنجا فرمودید به‌طور کلی بر پژوهش‌های اسلامی اصولی حاکم است یعنی خود آن شمول دارد و هم پژوهش مدیریت اسلامی را می‌گیرد و هم پژوهش روان‌شناسی اسلامی را می‌تواند بگیرد، و هم پژوهش جامعه‌شناسی اسلامی را می‌تواند بگیرد.

مؤلف: در تمام کتاب‌های روش تحقیق که نام آن روش تحقیق در مدیریت است، عملاً هنگامی که بدان‌ها بنگرید، آنجا نیز عام است؛ یعنی اصلاً روش تحقیق مدیریتی نیست؛ بلکه روش تحقیق علوم انسانی است.

ناقد: ولی اینها دلیل آن است که ما آنجا بنویسیم: «اصول تحقیق در پژوهش‌های اسلامی». یعنی آن را ویژه مدیریت اسلامی نکنیم.

مؤلف: درست است. ولی ما به‌دلیل اینکه موضوع بحث ما «مدیریت اسلامی» بود، این عنوان را آوردیم.

ناقد: اگر فردی از رشته‌ای دیگر این کتاب را بخواند، این پرسش برای او مطرح می‌شود که وجه انحصاری کردن این پژوهش‌ها برای مدیریت اسلامی چیست؟

مؤلف: به‌همین دلیل، آن را انحصاری نکردیم و گفتیم: پژوهش‌های اسلامی. اتفاقاً اگر این گونه نمی‌گفتیم، انحصاری می‌شد. اگر شما به‌عنوان کتاب‌های روش تحقیقی که در مدیریت اسلامی نوشته شده، بنگرید،

از آنجاکه برای رشته مدیریت نوشته شده، عنوانش مدیریت است. اما هنگامی که به محتوایش نگاه می‌کنیم، می‌بینیم محتوای آن علوم انسانی است. به نظر من، بیشتر کتاب‌های روش تحقیقی که نوشته شده، از شاخه‌های مختلف نیست؛ بلکه علوم انسانی و اجتماعی است. ممکن است عنوان یا حتی مثال‌های یک کتاب - برای نمونه - مدیریتی باشد، ولی محتوای اصلی آن عام، و شامل همه رشته‌های علوم انسانی است.

ناقد: در صفحه ۱۰۸ می‌فرمایید: اصل یا ضابطه دوم، گنجاندن وحی در منابع معرفتی است. سپس در همین پاراگراف می‌فرمایید: امکانی که وحی درباره معرفت و علم به ما می‌دهد، در سه قسمت خلاصه می‌شود.

مؤلف: چهار قسمت است و اشتباه تاپی رخ داده است. البته من متن اصلاح شده را تحویل داده بودم، ولی متأسفانه اعمال نکردند. البته شاید فرصتی برای اصلاح نداشتند. استدلالشان نیز این بود که دانشجویان کتاب درسی ندارند و باید این کتاب هرچه زودتر منتشر شود. از این دست اشکالات بسیار است.

ناقد: در صفحه ۱۱۱ فرموده‌اید که در برداشت از وحی می‌توان از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرد. در روش مستقیم، قوانین رفتار فردی و اجتماعی به وسیله استقرای احوال امت‌های گذشته به‌طور مستقیم از وحی کشف می‌شود. سپس در ذیل این مطلب عنوان «الف» قوانین رفتار فردی» را می‌آورد و در اینجا به ارتباط علی میان دو متغیر اشاره می‌کنید که بحث تلازم بین طلب ریاست و هلاکت است و به این روایت از امام صادق علیه السلام تمسک می‌کنید که می‌فرماید: **من طلب الرئاسة هلك**.^۶ شما در اینجا بحث استقرای احوال امت‌های گذشته را مطرح کرده‌اید؛ اما در این موارد که در قوانین رفتار فردی مطرح می‌کنید، استقرایی وجود ندارد؛ بلکه تمسک به روایتی از *میزان الحکمه* شده است. یا در مثال دوم (قانون تلازم بین تقوا و قوه تشخیص حق از باطل) به آیه نورانی **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**^۷ تمسک کرده‌اید که اینجا نیز بحث احوال امت‌های گذشته نیست. البته ما می‌پذیریم که در عنوان «ب» قوانین رفتار اجتماعی» این‌گونه باشد، ولی نسبت به مثال‌های اول، دوم و سوم این مطالب جاری نیست.

مؤلف: درست است. در قوانین رفتار فردی باید مثالی می‌آوردیم که از استقرا باشد. من می‌پذیرم که مثال‌های گفته‌شده در قوانین رفتار فردی از استقرا نیست.

ناقد: در صفحه ۱۰۵ که بحث حوزه نظری مطرح می‌شود، در بحث مفهوم تئوری یا نظریه علمی، فرمودید از آنجاکه تئوری مفهوم کلی یا کلیت دارد، بنابراین قابل تعمیم است. تئوری در راستای فرضیه ایجاد می‌شود؛ یعنی هرگاه فرضیه در محک آزمون قرار گرفت و تأیید شد، آن‌گاه زمینه ایجاد تئوری فراهم شده است. اینجا پرسشی رخ می‌نماید و آن اینکه آیا زمینه ایجاد نظریه تنها از راه قرار گرفتن فرضیه در محک آزمون فراهم می‌شود یا یک دانشمند در جست‌وجوی پاسخ به یک پرسش نیز می‌تواند به یک نظریه دست یابد؟

مؤلف: ما گفته‌ایم که هر گردویی گرد است، ولی نگفته‌ایم که هر گردی گرد نیست. برخی می‌پندارند تا یک فرضیه تأیید شد، نظریه ایجاد می‌شود؛ درحالی‌که این‌گونه نیست. بلکه باید فرضیه‌های متعدد متناسب با هم ایجاد شوند تا آنها را روی هم قرار داده، تنظیم کنیم.

ناقد: یعنی شما نظرتان این است که احتمال دارد در تحقیق خود فرضیه نداشته باشید؛ ولی سؤال داشته باشید و از این‌رو به تئوری نیازی ندارید.

مؤلف: بله، ما آنجا اشاره کردیم که نقطه اصلی پژوهش، سؤال است نه فرضیه؛ زیرا شما همیشه نمی‌توانید

۶. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۹۷.

۷. انفال (۸)، ۲۹.

فرضیه داشته باشید.

ناقد: مراحل تحقیق از دیدگاه قرآن را بررسی کردید که از بحث‌های مهم فصل روش‌شناسی است. با تمسک به سوره روم فرمودید که سیر رسیدن از مجهول به معلوم شامل مراحل زیر است که البته این مطلب را نیز همان‌گونه که فرمودید از جناب آقای حافظ‌نیا نقل کرده‌اید. بنابراین حتماً این مراحل را پذیرفته‌اید.

مؤلف: نه، این مراحل را آقای حافظ‌نیا نگفته است.

ناقد: بنابراین، شما بسیاری از آن مراحل را به منزله فرایند قبول دارید. حضرت‌عالی فرموده‌اید: سیر رسیدن از مجهول به معلوم شامل مراحل زیر است: ۱. تفکر اولیه: به استناد آیه **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟** ۲. سیر از زمین: به استناد آیه **أَوَلَمْ يَسِيرُوا؟** ۳. مشاهده و دقت نظر: به استناد آیه **فَيَنْظُرُوا؟** ۴. تفکر ثانویه: به استناد آیه **لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؟** ۵. نشانه‌یابی و شناخت: به استناد آیه **لِلْعَالَمِينَ؟** ۶. استفاده از حواس و تجربه: به استناد آیه **لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ؟** ۷. تعقل: به استناد آیه **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**. نکته‌ای که اینجا به ذهن می‌رسد آن است که آیا این مراحل یک فرایند را تشکیل می‌دهند؟ حضرت‌عالی و دیگر عزیزان می‌دانند که فرایند یا فراگرد هم هدفمند است و هم ساختارمند و باید نتیجه نیز داشته باشد. همچنین باید ارتباط، انسجام و هماهنگی‌شان را نیز در نظر گرفت. برای نمونه، آیه **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا** آیه هشتم سوره روم است. **أَوَلَمْ يَسِيرُوا** آیه نهم همین سوره است. **فَيَنْظُرُوا** نیز آیه نهم است. سپس از آیه نهم به آیات ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ رفته و فرموده‌اید: این مراحل هفت‌گانه توضیحاتی دارد. اگر توضیح دهید، ممنون می‌شویم.

مؤلف: ما در واقع این هفت مرحله را ادعا کردیم. اتفاقاً من در این پنج سال منتظر بودم که به من بگویند شما اشتباه کرده‌اید. اما هیچ کس نقدی نکرد و هیچ بازخواستی نیز صورت نگرفت. با خود گفتیم که حتماً این مراحل درست است و مشکلی ندارد. از این رو به انجمن مدیریت حوزه پیشنهاد دادم تا برای این کتاب، جلسه نقد برگزار کند. ولی به نظر من می‌شود این مراحل را از فرایندهای تحقیق دانست؛ بدین معنا که ما در این آیه می‌توانیم یکی از فرایندهای تحقیق را به دست آوریم، ولی از آن انحصار به دست نمی‌آید؛ یعنی قرآن نگفته است که فقط باید این‌گونه تحقیق کنیم. تقریباً می‌شود گفت این با همان روش استقرایی منطبق است؛ یعنی با وصل کردن این آیات به یکدیگر، می‌توان روش استقرایی به دست آورد.

ناقد: پرسش من به‌طور مشخص این است که چگونه از این آیات بهره برده‌اید؟

مؤلف: این آیات را به هم وصل کردیم و سپس این استدلال را مطرح کردیم و دیدیم با این روش استقرایی سازگار است. اما به دنبال این نیز بودیم که بگویند شما اشتباه کرده‌اید.

ناقد: در صفحه ۱۹۱ ذیل بحث سازمان در اسلام فرموده‌اید: «حال در اسلام برای سازمان به تعریف جامع‌تری برخورد خواهیم کرد». سپس به این تعریف اشاره کرده‌اید که سازمان عبارت است از مجموعه‌ای از انسان‌ها و ماشین‌ها که فعالیت و کوشش می‌کنند برای رفع نیازهای مادی و معنوی انسان که همانا هدف هر سازمان تولید اسلامی است. پرسش اینجاست که این ادعا چه مستندی دارد که سازمان در اسلام این‌گونه است؟

مؤلف: زمانی که بنده این کتاب را می‌نوشتیم، جست‌وجو کردم و متوجه شدم که هیچ‌کس در ارتباط با سازمان به این صورت که سازمان چیست، بحث نکرده بود. گفتیم مستندی از آقای دکتر افجه‌ای بیاوریم. اگر ما می‌خواستیم وارد بحث شویم، به‌گونه‌ای دیگر باید بحث می‌کردیم. البته محدودیت‌های زمانی نیز موجب شد تا ما نتوانیم وارد این مباحث شویم. ضمن اینکه تصمیم گرفتیم تنها بحث مدیریت و سازمان در مدیریت اسلامی مطرح شود. در اینجا نیز تنها اشاره‌ای به بحث سازمان در اسلام شد که آن هم تا آن زمان که ما جست‌وجو

کردیم، تنها در آن کتاب بود که صرفاً اشاره‌ای به این موضوع کرده بود.

ناقد: وارد فصل بعد می‌شویم. در این فصل که بحث اصول مدیریت اسلامی مطرح می‌شود و در واقع فصل پایانی کتاب نیز است، ساختاری را در اصول مدیریت اسلامی با توجه به این عناصر (انسان، دین، اصول دین، مفاهیم میانجی، اصول مدیریت اسلامی، فروع یا اصول سازمانی و کاربردی) طراحی کرده‌اید. می‌خواستم بپرسم که مبنای طراحی شما بر چه اساسی بوده و چگونه طراحی کرده‌اید که یک فرد با توجه به معرفت و عملش به دین به آن می‌رسد؟

مؤلف: همان‌گونه است که می‌فرمایید. از آنجاکه ما اصول مدیریت اسلامی را مطرح می‌کنیم، فردی که اساساً هیچ دینی ندارد، نمی‌تواند وارد این حوزه شود. نکته‌ی دیگر اینکه ما دین‌های گوناگونی داریم و گفتیم که از بین این ادیان مثلاً یک نفر به اسلام، هم ایمان آورده و هم بدان عمل می‌کند. سه اصل نیز وجود دارد که همه‌ی مسلمانان آنها را قبول دارند: توحید، نبوت و معاد. با توجه به آن مفاهیم میانجی که مثلاً در بحث توحید گفتیم، خدامحوری و عدم تقدم بر خداست، در آن، دو اصل مدیریت اسلامی یعنی ارزش‌مداری و وحدت و هماهنگی را شناسایی کردیم و یکی از مواردی بود که ما در معرض قضاوت دیگران قرار دادیم و بسیار نیز مایل بودم ببینم که آیا ما می‌توانیم چنین چیزی داشته باشیم یا نه. البته بسیاری کسانی که اصل این روش‌بندی و قالب‌بندی را تعریف کردند و گفتند که درست است؛ ولی من در محتوا و ساختار و... مشکل دارم. اساتید بزرگی در دانشگاه‌ها همه این مسئله را تأیید کردند و گفتند که شما روش‌مند کرده‌اید؛ ولی آیا اصلی که از توحید گرفته می‌شود، ارزش‌مداری و وحدت و هماهنگی است؟

ناقد: بنده نسبت به خود ساختار نیز نکته‌ای به ذهنم رسیده است. شما در صفحه ۶ با توجه به مباحثی که در مبانی مطرح فرمودید، در واقع ارتباطی میان دین و علم از طریق نظام ارزشی برقرار کردید. پس بحث مبانی به کجا و چه جایگاهی می‌رسد؟

مؤلف: نظر من نبود؛ بلکه نظر من، دانشمند مسلمان بود.

ناقد: سؤالم را این‌گونه مطرح می‌کنم: جدا از مباحث محتوایی، رابطه‌ی جایگاه نظام ارزشی شما در این میان کجاست و چگونه این اصول را از نظام ارزشی گرفتید؟

مؤلف: من اصول را از نظام ارزشی نگرفتم؛ بلکه این اصول دین است. مگر شما نمی‌گویید مبنای مدیریت اسلامی باید دین باشد. اینکه باید مدیریت اسلامی را از اصول دین به‌نوعی اقتباس کنیم، نظر خودم نبود؛ بلکه آن را از آقای انصاری و دیگران اقتباس کردم و الهام گرفتم. البته ایشان نیز دقیقاً بدین شکل نگفتند؛ بلکه در همان قالب آن را مطرح کردند.

ناقد: شما در صفحه ۲۳۵ کتاب می‌فرمایید اگر وجه تمایز بین مدیریت‌ها در نظام ارزشی آن است، چگونه یک اصل تأثیر می‌گذارد؟

مؤلف: ارزش‌مداری را می‌فرمایید؟ در مدیریت اسلامی به‌دنبال احاطه‌ی تفکر و روش توحیدی، همه‌چیز با معیار خدا و رضایت او سنجیده می‌شود. در این راستا، ارزش‌های انسانی و اجتماعی نیز براساس حسن و قبح ذاتی سنجیده می‌شوند.

ناقد: شما می‌فرمایید همه‌ی افکار و رفتار در مدیریت را تحت پوشش قرار می‌دهد.

مؤلف: من نیز همین را می‌گویم. در ادامه می‌گویم براساس حسن و قبح ذاتی و به‌صورت واقعیت است، نه

قراردادی، و همه رفتار مدیریت را تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

ناقد: درست است. من می‌خواهم بگویم جایگاه این نظام ارزشی در طراحی ساختار چگونه دیده می‌شود؟ آیا شما به یک اصل ارزش‌مداری در این ساختار رسیده‌اید؟

مؤلف: این اصل مدیریت اسلامی است.

ناقد: این‌گونه نیست. یک زمانی از اصل ارزش‌مداری صحبت می‌کنیم و زمانی دیگر از نظام ارزشی سخن به میان می‌آوریم. این دو با هم فرق دارند.

مؤلف: اسلام که نظام ارزشی دارد؛ ولی بحث ما مدیریت اسلامی است. ما که گفتیم صحیح‌تر از این معیار نیز داریم. آنچه ما گفتیم این نبود؛ بلکه گفتیم آیت‌الله مصباح به مدیریت از راه ارزش‌ها، مدیریت اسلامی می‌گویند، ولی ما این را نگفتیم.

ناقد: آیت‌الله مصباح فرایندی را طی می‌کند. ایشان می‌گویند ما ابتدا مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی داریم که اینها منجر به نظام ارزشی می‌شوند.

مؤلف: ما فقط گفتیم که این اصول مدیریت اسلامی باید از اصول دین نشئت بگیرد. اصول مدیریت اسلامی، دست‌کم باید از یک اصل دینی ناشی شده باشند و این اصول مدیریتی که ما مطرح کردیم بر اصول دین بنا شده‌اند؛ یعنی سه اصل دینی که ما داریم و مورد پذیرش همگان نیز است.

ناقد: پس لطفاً توضیحی درباره این فروعات بدهید.

مؤلف: اصول مدیریت اسلامی از اصول دین، و اصول سازمانی و کاربردی از اصول مدیریت اسلامی ناشی شده است؛ یعنی چیزی شبیه به همان اصول و فروع دین که ما مطرح می‌کنیم، اینجا آوردیم. بدین معنا که اصول مدیریت اسلامی را مطرح کردیم تا شش اصل باشد.

این شش اصل را می‌توان با عناوینی همچون اصول سازمانی یا فروع مدیریت اسلامی یا اصول کاربردی نام‌گذاری کرد. اینها اصولی هستند که منشأ آنها اصول دین است و سپس در علم مدیریت، اصول مدیریت اسلامی می‌شود. در داخل سازمان کاربردی، و فروع مدیریت اسلامی و اصول سازمانی و کاربردی می‌شود. یعنی ما به صورت سلسله‌مراتبی لحاظ کردیم. اشاره شد که ما در بحث مدیریت اسلامی مبنای خود را نظام ارزشی قرار ندادیم؛ بلکه مبنای خود را تلاش و فعالیت ذهنی دانشمندان مسلمان قرار دادیم که از ارزش‌ها نیز استفاده می‌کنند.

ناقد: در صفحه ۲۳۴ فرمودید که دو اصل عام از توحید ناشی می‌شود: ارزش‌مداری، و وحدت و هماهنگی. پرسش اینجاست که اصل ارزش‌مداری اعم از اصول توحید است یا نه؟ یعنی منحصر در اصول توحید است یا اینکه کسی که موحد نیست و به توحید نیز قائل نیست، آیا می‌تواند یک اصل توحید داشته باشد؟

مؤلف: اگر ارزش به آن معنا باشد، هرکسی می‌تواند ارزش داشته باشد. هرکس می‌تواند نظام ارزشی در خودش داشته باشد. اصلاً ارزش‌ها را نیز می‌تواند به آن سلاقی تعبیر کند. چیزهای بسیاری را می‌توان در ارتباط با ارزش‌ها گفت؛ اما اینکه می‌گویید شما می‌خواهید اصل مدیریت اسلامی داشته باشید، باید بر اصل دینی مبتنی باشد. این ایده ماست.

ناقد: اما سؤال این است که این ارزش‌مداری که حضرت‌عالی فرمودید، آیا نمی‌تواند متأثر از نبوت و معاد نیز باشد؟ پس چرا آن را در توحید منحصر کردید؟

مؤلف: استدلالی که اینجا ارائه کردیم، آن است که از آنجاکه معیار، الله است و حسن و قبح ذاتی نیز در واقع براساس مسائل واقعه است و ارزش های انسانی نیز با معیار خداوند سنجیده می شود، ارزش ها را با خداوند و معیار الهی می سنجیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، رسول خداست؛ اما خدا نیست. ایشان فرموده اند روز معاد وجود دارد و شما در آن روز زنده می شوید. اما همه اینها اطراف خداست و اصل و همه چیز، خداست. معیار معیار خدامحوری و ارزش ها، ارزش های الهی است. مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خودشان ارزش اختراع یا جعل می کردند که ما بیایم و بگوییم ایشان منشأ ارزش هاست. ما منشأ ارزش ها را خدا می دانیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به عنوان یک انسان کامل، این ارزش ها را از سوی خدا ارائه می کردند. ممکن است ما متوجه نشویم که یک ارزش، حقیقی است. پس مبنای تشخیص چیست؟ از جنبه تعبدی این بود که چون خدا می گوید، این ارزش، حقیقی است. هم اکنون بسیاری از ارزش هایی که در دنیا وجود دارد، بسیاری از مردم آن را ارزش نمی دانند. پس معیار چیست؟ معیار خداست.

ناقد: شما با این مطلب، حسن و قبح ذاتی را از بین می برید.

مؤلف: حسن و قبح ذاتی را از بین نمی بریم. آن بحث دیگری است. ما اینجا بحث ارزشمندی را به گونه ای در نظر گرفتیم که حسن و قبح ذاتی دارد و خود انسان می فهمد. ولی یک سری ارزش ها وجود دارد که ما آنها را تشخیص نمی دهیم؛ زیرا عقل ما تا اندازه ای می تواند تشخیص دهد. درست است که حسن و قبح ذاتی را می فهمیم؛ برای نمونه، می فهمیم که ظلم بد است و عدالت خوب است؛ ولی عقل ما تشخیص نمی دهد که آیا فلان رفتار اصلاً ارزش دارد یا نه؟ مثلاً اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی فرمود که نماز ارزش دارد، آیا ما می فهمیدیم که نماز خواندن ارزش دارد؟ پیامبر اکرم این مطلب را از کجا آورده اند؟ از جانب خدا. نه اینکه ما هیچ چیز نمی فهمیم و فقط باید نگاه کنیم که هر چه خدا گفت ارزش است، بلکه ما نیز تا حدودی می فهمیم. حسن و قبح ذاتی سطحی دارد. آنچه انسان می فهمد، این است که ظلم بد است و عدالت خوب است. سنگ بنای ارزش ها نیز همین است که ظلم بد است و عدالت خوب است. حتی راستگویی را با این محک می سنجید. اما آیا راستگویی فردی که موجب کشته شدن هزار نفر شده، خوب است یا بد؟ در اینجا با ملاک ظلم و عدل می سنجیم و می گوییم اینجا راستگویی، ظلم است. معیار اصلی اولیه ای که خداوند متعال و عقل به ما داده همین است که بفهمیم این ظلم، ضد ارزش و بد است و در واقع قبح ذاتی دارد، ولی عدالت خوب است. در واقع معیار خداست؛ یعنی کاشف از حقیقت و نفس الامر است؛ به ویژه در جایی که عقل ما آن را درک نمی کند.

ناقد: البته از راه عترت نیز مطرح می شود. ما که نمی خواهیم بگوییم واضح ارزش ها به جز خدا، فرد دیگری است. شما فرمودید که اگر پیامبر نمی فرمود، ما نمی فهمیدیم. خود این بیانگر آن است که ارزش ها را نبوت تبیین می کند.

مؤلف: ما از چه طریقی به خدا می رسیم؟ از طریق طریقی. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا دیگر پیامبران از چه طریقی به خدا می رسیدند؟

ناقد: از فرعی که ذیل اصل ارزشمندی که از توحید استنباط کرده اید. آیا ما می توانیم اصول را هرگز به نبوت و معاد ربط ندهیم. اصولی همچون انصاف، شایسته سالاری، جبران خدمات و تحول سازمانی را تنها از توحید استنباط می کنید و از نبوت و معاد در این زمینه ها هیچ مطلبی نداریم؟

مؤلف: نبوت، یعنی فردی به شما بشارت و انذار می‌دهد که چنین چیزی وجود دارد. هر سه اصل نبوت، توحید و معاد، اصول دین‌اند و با هم ارتباط دارند و گرنه اصول دین نمی‌شدند.

ناقد: حضرت عالی در صفحه ۲۳۱ فرمودید: اگرچه این اصول مدیریت اسلامی از نظر مفهومی از هم جدا شده‌اند، ولی به‌طور سیستمی با یکدیگر در ارتباط بوده و در عمل تفکیک آنها مشکل است. من سؤال کردم که این تأثیر را چگونه در نمودار ظاهر کردید؟

مؤلف: به‌صورت مفهومی اینها را تفکیک کردیم. رابطه ما با خدا که مستقیم نیست.

ناقد: بالاخره در نمودار باید تبیین بشود یا نه؟

مؤلف: ما که خودمان این را نیاوردیم. گفتیم که سه اصل است. این سه اصل را از هم جدا کردیم. از توحید گفتیم که براساس خدامحوری است و اینکه نباید بر خدا مقدم شویم و این ارزش‌مداری و وحدت و هماهنگی را استنباط کردیم. از نبوت، هدایت رشد محور و اعتدال و میانه‌روی از طریق بشارت و انذار، و از معاد مفاهیم میانجی عمل‌گرایی، عمل و عکس‌العمل است و دو اصل آخرت‌گرایی و اختیار و مسئولیت را استنباط کردیم. نمی‌خواهیم بگوییم که پیامبر نگفته است، ولی از ذات نبوت، هدایت رشد محور را استنباط می‌کنیم، نه آخرت‌گرایی را. آخرت‌گرایی و اختیار و مسئولیت را از معاد می‌گیریم. در خدامحوری، وحدت و هماهنگی را می‌گیریم؛ زیرا خداوند یگانه است. اصلاً وحدت و هماهنگی را از توحید می‌گیریم. وحدت و هماهنگی مثال‌های مختلفی دارد، ولی مفهوم اصلی که نشئت می‌گیرد، از توحید، نبوت و معاد است. ما نگفتیم نبی؛ بلکه گفتیم نبوت.

ناقد: در صفحه ۲۳۸ حضرت عالی در مقام تعریف انصاف فرمودید: انصاف ناظر به مجموعه‌ای از رفتار و گفتار و کردار است. این تعریف، در واقع تعریف به جنس است و فصلش را نیاورده‌اید. اگر تعریف بخواهد جامعیت داشته باشد، به نظر می‌رسد باید هم جنس و هم فصلش موجود باشد تا بتوانیم با سایر مفاهیم، برای آن تمییز قائل شویم.

در صفحه ۲۴۱، بحث تحول سازمانی را مطرح کرده و فرموده‌اید: یکی از کاربردی‌ترین و مؤثرترین راه‌های تحول سازمانی، تغییر در ارزش‌هاست که خود یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ سازمانی است. تحول پایدار با توجه به تحول ارزش‌ها ایجاد می‌شود. در غیر این صورت، هرگونه تغییر، سطحی و زودگذر خواهد بود. اگر مراد از تحول، تحول در ارزش‌ها باشد، بهتر نبود ما به‌جای تحول سازمانی در همان ساختاری که شما طراحی کردید، بگوییم ارزش‌مداری به تحول فرهنگی منجر می‌شود و تحول در فرهنگ سازمانی به‌عنوان تحول سازمانی نیاید؛ زیرا ارزش‌ها از عناصر اساسی فرهنگ‌اند. اگر شما می‌فرمایید که تحول به تحول در ارزش منجر می‌شود، در همین ساختار ارزش‌مداری که به انصاف و شایسته‌سالاری و جبران خدمات منجر شد مطرح بفرمایید که تحول به‌اصطلاح، تحول در ارزش‌هاست.

مؤلف: ما داریم اثبات شیء می‌کنیم و نفی ماعدا نمی‌کنیم. ما می‌گوییم گردو گرد است؛ ولی شما از آن زاویه که همیشه می‌گویید هر گردی گرد نیست، بحث می‌کنید. آنچه ما ادعا کردیم این بود که شما از این طریق می‌توانید به تحول سازمانی برسید. حال که شما می‌گویید آیا تحول فرهنگی نیز می‌توانیم داشته باشیم، می‌گوییم: بله، می‌توانیم داشته باشیم.

ناقد: آنچه دوستان به ذهنشان رسید، دغدغه خودتان نیز است و آن چگونگی بهره‌گیری از آیات و سیره معصومان علیهم‌السلام است.

برای نمونه، شما در صفحه ۲۷۱، بحث مدیریت مشورتی و سپس بحث مدیریت شورایی را مطرح می‌کنید و می‌فرمایید که مدیر در کارها از مشورت دیگران بهره می‌گیرد، ولی در پایان خود تصمیم نهایی را می‌گیرد که این درباره نیروهایی است که بلوغ سازمانی بالایی ندارند. سپس اشاره می‌فرمایید که قرآن کریم می‌فرماید: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ**.^۱ بحث و سؤال ما بر سر این است که ظاهر آیه این مطلب را نمی‌رساند که نیروهایی که پیامبر اکرم ﷺ با آنها مشورت کرده‌اند، بلوغ سازمانی بالایی ندارند. از این رو شما به شأن نزول آیه متوسل شده‌اید. می‌خواهم بپرسم که آیا این نوع برداشت شما با توجه به ذوق و استنباط شما، تنها از شأن نزول بوده یا قرائن دیگری را نیز در این زمینه لحاظ کرده‌اید؟

مؤلف: قرائنش همان بود. اگر شما به شأن نزول آیه نگاه کنید، افرادی را می‌بینید که بلوغ سازمانی نداشتند و به حرف پیامبر اکرم ﷺ توجه نکردند و به دلیل رها کردن تنگه، موجب شکست مسلمانان شدند.

ناقد: این دلیل نمی‌شود که ما بگوییم اینها بلوغ سازمانی نداشتند. بسیاری کسانی که بلوغ سازمانی هم دارند، اما از روی شهوت، طمع یا غضب، مرتکب خطایی می‌شوند. ما به لحاظ اینکه آنها تنگه را رها کردند و حرف حضرت رسول را گوش نکردند، نمی‌توانیم ادعا کنیم که اینها بلوغ سازمانی ندارند.

مؤلف: اگر بلوغ سازمانی داشتند، می‌فهمیدند که این تنگه از نظر مدیریتی، سوق‌الجیشی و حساس است.

ناقد: پس خود بلوغ سازمانی تعریف ویژه‌ای دارد.

مؤلف: همین‌گونه است. در بحث بلوغ سازمانی، دو ملاک وجود دارد: توان و تمایل. توان به دانش و تحصیلات برمی‌گردد و چون این دسته از اصحاب پیامبر، این دانش را نداشتند، متوجه حساسیت موضوع نشده بودند.

ناقد: اما توان و تمایل با هم بلوغ سازمانی را تشکیل می‌دهند. شما می‌توانید بحث هرسی و بلانچارد را در معرفی معیار برای بلوغ سازمانی ملاحظه کنید. یعنی تمایل افراد، منحرف نمی‌شود و اگر تمایل فردی، منحرف شد، باز بر بلوغ سازمانی خود باقی است.

مؤلف: این‌گونه نیست؛ بلکه اگر افراد هم از توان بالا و هم از تمایل بالا برخوردار باشند، بلوغ سازمانی‌شان بالاست.

ناقد: یعنی شما می‌خواهید بفرمایید شخصی که تمایلش منحرف شد، به همین دلایلی که عرض کردم، بلوغ سازمانی‌اش را از دست می‌دهد؟

مؤلف: نه، ما می‌گوییم معیار بلوغ سازمانی، توان و تمایل است. اگر هر دو بالا باشد، بلوغ سازمانی بالاست؛ مانند امام علی ﷺ. اما اگر هر دو پایین باشد، حداقل بلوغ سازمانی است. گاهی فردی توان دارد و تمایل ندارد و گاهی تمایل دارد، ولی توان ندارد. اگر فردی تمایل داشت و توان نداشت، می‌گویند به سبک توجیهی با وی رفتار شود؛ ولی اگر توانش بالاست و تمایلش پایین است، با او سبک مشارکتی داشته باشید تا در او انگیزه ایجاد شود. اما هنگامی که هر دو پایین باشد، بلوغ سازمانی‌اش پایین است.

ناقد: درباره استفاده از آیات، در ارتباط با تفسیر، قواعدی را گفتید. شأن نزول، معنای عام آیه را خاص نمی‌داند؛ یعنی تخصیص نمی‌دهد. از این رو بزرگانی همچون علامه طباطبایی نیز از شأن نزول به منزله شاهد مثال

استفاده می‌کنند؛ زیرا سند ندارد. از این رو ما در اینجا نمی‌توانیم از شأن نزول استفاده کنیم.
مؤلف: ولی این نص آیه است. آیه شریفه می‌گوید: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**.^۹ یعنی مدیریت مشورتی. یعنی نظر نهایی را خودش اتخاذ کند، نه در بلوغ سازمانی. آنچه آقای درودی می‌گوید، بحث دیگری است.

ناقد: نه، این گونه نیست؛ بلکه جمع مشورت می‌کنند و مدیر تصمیم می‌گیرد.
مؤلف: اما در این آیه این گونه است. اصلاً مدیریت مشورتی که ما اینجا گفتیم به چه معناست؟ یعنی مدیر با زیردستانش مشورت می‌کند، ولی تصمیم نهایی را خودش می‌گیرد؟ این کجا به درد می‌خورد؟ اینجا بیشتر به جایی برمی‌گردد که بلوغ سازمانی ندارند.

ناقد: ولی اینکه شما می‌گویید آنها بلوغ سازمانی ندارند، برداشت شخصی شماست.
مؤلف: من نمی‌گویم که آیه می‌گوید؛ بلکه می‌گویم که مدیریت مشورتی برای آنها مناسب است.
ناقد: در مدیریت، مدیر مشورت می‌کند و در پایان خود تصمیم می‌گیرد.
مؤلف: ولی قرآن این گونه نگفته است. در جایی دیگر نیز می‌فرماید: **وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**.^{۱۰} شما باید آیات را کنار هم بگذارید. شما یک آیه را گرفته‌اید و آن را در کل مدیریت تعمیم می‌دهید. ما نمی‌توانیم به استناد این آیه بگوییم کلاً مدیریت این گونه است.

ناقد: اگر بخواهیم عدم سازمان را مطرح کنیم، باید یک آیه دیگر مطرح کنیم؟
مؤلف: من می‌گویم نص آیه این را می‌گوید. نگفتیم که خود آیه عدم بلوغ را می‌گوید. می‌گوییم این در جایی بوده که آن افراد یا بلوغ سازمانی نداشتند یا بلوغ سازمانی شان کم بوده است.
ناقد: شما فرمودید این آیه دو دلالت مدیریتی دارد: نخست، وجود مدیریت مشورتی درباره زیردستانی که بلوغ سازمانی بالایی ندارند؛ و دوم اینکه در مدیریت اسلامی مدیر مأمور به تکلیف است، نه نتیجه. پرسش اینجاست که شما از کجای آیه این گونه استنباط کرده‌اید؟

مؤلف: ما این گونه استفاده کردیم؛ زیرا در جایی بوده که اینها بلوغ سازمانی نداشتند.
ناقد: اگر اینها بلوغ سازمانی داشتند، پس پیامبر حق اعمال نظر نهایی را نداشتند.
مؤلف: خیر، پیامبر حق دارند. در مدیریت نیز همین گونه است. اتفاقاً من به این دلیل این مطلب را آوردم؛ زیرا در کتابی که این ماجرا را نقل کرده، ادعا شده بود که ما در اسلام تنها مدیریت مشورتی داریم. ما می‌گوییم مدیریت مشورتی، ولی در دنیا می‌گویند مدیریت مشارکتی. اما ما مدیریت تفویضی نداریم. این گونه نیست که شما یک آیه را بگیرید و بگویید در تمام اسلام، فقط ما مدیریت مشورتی داریم؛ بلکه ما هم مدیریت مشورتی داریم و هم مدیریت شورایی. در مدیریت مشورتی مدیر تصمیم می‌گیرد؛ ولی در مدیریت شورایی، همه تصمیم‌گیرنده‌اند. اکنون شما قضاوت کنید. غیر از اینکه شأن نزول آیه این گونه، است، آیا مدیریت مشورتی در کسانی که بلوغ سازمانی شان پایین است به درد می‌خورد یا در کسانی که بلوغ سازمانی شان بالاست؟

ناقد: آیه **وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** نیز اصل مشورت را مطرح کرده است.
مؤلف: یعنی اینکه فرد تصمیم‌گیرنده نیست.

^۹ آل عمران (۳)، ۱۵۹.

^{۱۰} شوری (۴۲)، ۳۸.

ناقد: من فکر می‌کنم شما از این آیه دلالت گرفتید و در واقع آیه به عدم بلوغ سازمانی اشاره دارد. دوستان می‌گویند نمی‌شود، ولی شما می‌گویید می‌شود. ایشان می‌گویند براساس ادله نمی‌شود از شأن نزول، دلالت آیه را روشن کرد.

مؤلف: ما این را اصلاح می‌کنیم. آیه دلالت مستقیم ندارد، ولی از آنجاکه شأن نزول آیه این‌گونه بوده، ما بدین شکل استنباط می‌کنیم.

ناقد: چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا این ادله نادرست است.

مؤلف: نه، ما اصلاح می‌کنیم. آنجا را که می‌گوییم مدلولش به‌طور نص این‌گونه نیست، باید آنجا را اصلاح کنیم.

ناقد: نکته دیگر اینکه درباره مدیریت شورایی فرموده‌اید که «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» بدین معناست که مدیر افزون بر مشورت، تصمیم‌گیری نهایی را به جمع واگذار می‌کند که درباره نیروهایی است که بلوغ سازمانی بالایی دارند. سپس به نمونه‌هایی از مدیریت مشورتی پیامبر اکرم ﷺ اشاره کرده‌اید که در تمام این موارد تصمیم‌گیرنده نهایی به نظر ما پیامبر اکرم ﷺ بوده و دیگران نبوده‌اند. لطفاً در این زمینه نیز توضیح فرمایید.

مؤلف: ما این نمونه‌ها را از تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی گرفتیم و تصور می‌کنیم ایشان در زمینه تفسیر صاحب‌نظر است.

ناقد: ایشان صاحب‌نظرند و در صاحب‌نظری ایشان تردیدی نیست.

مؤلف: نظر ایشان این بود که پیامبر اکرم ﷺ نظری را به اکثریت واگذار کرده و خودشان تصمیم نگرفته‌اند. ما نیز از ایشان نقل کرده‌ایم. بنا به نظر ایشان، پیامبر اکرم ﷺ تصمیم را به رأی اکثریت گذاشتند و خود تصمیم نهایی را نگرفتند.

ناقد: در واقع آیت‌الله مکارم شیرازی می‌خواهند میان «امرهم» و «امرنا» تفاوتی قائل شوند. در اینجا بحث «امرنا» مطرح است. برای نمونه، در آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^{۱۱} بحث قواعد شرعی و احکام شرعی مطرح می‌شود که از جانب خداست، ولی هنگامی که بحث «امرهم» در میان باشد؛ یعنی مسائل مربوط به مردم باشد، آن را به شور و مشورت می‌گذارند. ولی اگر پس از مشورت، در آن جمع، فردی مانند حضرت سلمان پیشنهاد داد که چنین کاری را انجام دهید و پیامبر نیز پذیرفت، درحقیقت تصمیم‌گیری پیامبر بر یکی از افراد سازمان منطبق شده است. اما تصمیم نهایی را مدیر گرفته است. یا ممکن است در یک سازمان، سلمان مدیر باشد و تصمیم نهایی را گرفته باشد.

مؤلف: آنچه بنده گفتم، منافاتی با مطلبی که شما می‌فرمایید، ندارد. اصلاً این بحث دیگری است. ما ادعا می‌کنیم که در اسلام، هم مدیریت مشورتی داریم و هم مدیریت شورایی. برخی معتقدند ما تنها مدیریت مشورتی داریم. دلیل ما نیز این است که آیه این را می‌گوید و از تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی نیز استفاده کردیم. ما نیز فهم و سخن ایشان را مستند کردیم و گفتیم که این قول را قبول داریم. اگر از کسی نقل می‌کردیم که مفسر نبود، حرف شما درست بود، ولی ما از فردی نقل کردیم که ایشان در کتابشان فرموده است که در این قضیه، رأی، رأی اکثریت بود و خود پیامبر اکرم ﷺ به‌تنهایی تصمیم نگرفت. ما می‌خواهیم بگوییم صرفاً نباید مدیریت مشورتی داشته باشیم که همیشه مدیر تصمیم نهایی را خود بگیرد. بنده در بحث دنیوی این مطلب را

می‌گوییم، نه در بحث اخروی. برخی ادعا کرده‌اند که ما تنها مدیریت مشورتی داریم و مدیریت شورایی نداریم، ولی ما ادعا کرده‌ایم که مدیریت شورایی نیز داریم. این آیه نیز همین مطلب را می‌فرماید. آیت‌الله مکارم نیز همین برداشت را دارد. ما این مطلب را به نقل از ایشان آوردیم و به کتاب ایشان نیز ارجاع دادیم.

ناقد: سپاسگزاریم از عزیزان و به‌ویژه آقای دکتر نجاری که با سعه صدرشان، حوصله به خرج دادند و بر ما منت نهادند. ان‌شاءالله خداوند به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم در پیشبرد علوم اسلامی با همیاری و همدلی همدیگر به اهداف بلند و آرمانی‌مان دست یابیم با توجه به محتوای گسترده کتاب، به نظر من حتی شاید یک جلسه دیگر نیز برای نقد بطلبد؛ به‌ویژه فصل پنجم، یعنی بحث اصول، از مباحث داغ و جانانه است و شما نیز زحمت فراوانی کشیده‌اید. اما اگر فرصتی فراهم نشد یا شما صلاح ندانستید، می‌توانیم مطالب را به‌صورت مکتوب خدمتتان ارائه کنیم.

مؤلف: بنده بر روی تمام نظرات شما تأمل می‌کنم و این نظرات برای من بسیار مهم است؛ به‌ویژه بحث استنادها و ما از شما انتظار داریم در بحث استنادها نظر بدهید که فلان آیه یا روایت، این مطلب را نمی‌رساند. بسیار ممنون می‌شویم اگر این نظرات، جامع باشد تا ما بررسی کنیم و در اختیار افرادی که قرآن‌شناس و اسلام‌شناس‌اند قرار دهیم و تطابقی انجام شود تا اگر به نظر رسید که فلان آیه یا روایت، این مطلب را نمی‌رساند، ما آن مطلب را حذف کنیم. در واقع ما به دنبال آنیم که متن را قوی‌تر کنیم؛ زیرا اگر همه افراد اهل فن بگویند که فلان آیه یا روایت، فلان مطلب را نمی‌رساند، ما آن را اصلاح کرده، توضیح خواهیم داد.